شهادتان ترفعان القول ، وتضاعفان العمل

- صعوبت فقه اللغه ی کلمه ی «ضعف»
- ابراز، قوام معنای حمد

صعوبت فقه اللغه ی کلمه ی «ضعف»

> «وأشهد أن لا إله إلا اللّه وحده لا شريك له ، وأشهد أن محمد عبده ورسوله ، شهادتان ترفعان القول ، وتضاعفان العمل ، خف ميزان ترفعان منه ، وثقل ميزان توضعان فيه»[1].

این جمله از نظر فصاحت و بلاغت در رده ی لغت زبان، عالی است. بین رده ی دوم زبان با رده ی پنج آن ارتباطی است. قبلاً عرض کرده‌ام. عبارات حضرت به‌صورت خیلی زیبا بین لغت و ظرفیتی که لغت دارد، با رده ی پنج کلام ارتباط برقرار کرده است. «ترفعان»، اول ی کی رافع داریم. بعد خود همین رافع، رفع می‌شود؛ رفع الرافع. امروز بعضی از لغاتش را می‌گویم.

امروز صبح مطالعه من مدتی روی کلمه ی «تضاعفان العمل» بود. چرا این را عرض می‌کنم. برای هفته ی بعدی است. ان شاء اللّه نگاه کنید. در این بحث کمک کنید. «شهادتان» بحث‌های خوبی دارد. من می‌خواستم لغات «رفع» و ... را ببینم. رسیدم به «تضاعفان العمل». مراجعه کردم. مدتی هم طول کشید. اتفاقا از بحثش لذت بردم. این را مقدمه هفته بعد می‌گویم.

به نظرم یکی از سنگین‌ترین بحث‌های لغت ...؛ اگر خواستید در باب فقه اللغة و اشتقاق کار کنید، این را به‌عنوان یک نمونه ی سنگین یادداشت کنید. اگر روی آن کار کنید از آن فایده می‌برید؛ آن هم ماده ی «ضعف» است. «ضَعف» و «ضِعف» در یک فتحه تفاوت دارند. «ضَعف» و «ضُعف»، «ضِعف»، آیا ضدین هستند؟ کسی در لغت گفته است که این‌ها ضدین هستند؟ «ضَعف» و «ضِعف». «ضِعف» یعنی زیاد شود، «ضِعف» یعنی کم شود. این‌ها چطور است؟ آیا ضدین هستند؟ یک معنا دارند یا نه؟ من مفصل مراجعه کردم. آورده بودم تا بخوانم. اینجا از جاهایی است که مثل آقای مصطفوی - که می‌گویند حتماً باید به یک معنا برگردد - را ببینید چه کار کرده‌اند. ابن‌فارس که در همان ابتدا گفته است: «اصلان». تمام شد! یکی از آن‌ها «ضد القوة» است و دیگری به‌معنای «مثل» و «ازدیاد» است. از اول با این جمله که گفته به یک اصل برنمی‌گردد، خودش را راحت کرده است. آقای مصطفوی را ان شاء اللّه نگاه می‌کنید. متعدد کار کرده‌اند. مثلاً در لسان العرب و خیلی های دیگر اصل را «ضَعف؛ ضد القوة» قرار داده‌اند، خواستند یک جوری آن را فرع قرار بدهند. به نظرم مصباح برعکس کرده بودند؛ اول «ضعف» به‌معنای شدت و ازدیاد را جلو آورده بود، بعدش آن «ضَعف» را آورده بود. من از صبح مشغول بودم ان شاء اللّه اگر من فراموش کردم، شما در ایام هفته آن را جبران کنید. هر روزی پنج دقیقه به این لغت مراجعه کنید. ان شاء اللّه در جلسه ی بعد راجع به اینکه «ضَعف» و «ضِعف» جامع گیری دارد یا نه، تأمل می‌کنیم.

شاگرد: یک صدی در اینجا بکنم؛ در تعبیر «انّی أجد فی بدنی ضُعفا»، این «ضُعف» به چه معنا است؟

استاد: شما که گفتید صدی بکنید، من هم شوخی کنم. اینجا از «ضُعف»هایی است که در دلش «ضِعف» است. وقتی شما این «ضُعف» را به یک معنایی برگرداندید، «أجد ضُعفا فیه اضعافا» می‌شود. چرا؟؛ چون این «ضُعف» مقدمه‌ی نزول آیه‌ی تطهیر است. «أجد فی بدنی ضُعفا». «ضُعف» مقدمه‌ی نزول وحی است. این مقدمه شد تا اینکه نزول آیه تطهیر باشد. البته از این باب که شما گفتید می‌گویم. این «ضُعف» ذو الاضعاف است.

شاگرد ۲: خود «ضُعف» هم لغت حجازی «ضَعف» است؟

استاد: بله؛ بحثش را عرض می‌کنم. به نظرم خلیل کلمه‌های گفته است که خیلی قشنگ است. می‌گوید: اگر در حالت نصب می‌خواهید بگویید، «ضَعف» بگویید؛ مثلاً «احساست ضَعفا»، چون می‌خواهید تنوین نصب بیاورید، «ضَعف» بگویید. اما اگر بگویید «احساست بضعف»، دیگر نگویید «ضَعف»، بگویید «بضُعف».

---

[1]. شیخ صدوق، التّوحید، ج 1، ص 73.

ابزار، قوام معنای حمد

شاگرد ۲: مشابه این حمدی که در اینجا بود، در ادعیه هست: «الحمدللّه حمدا حمدا حمدا». با گفتن این «حمدا» آن حمد حاصل می‌شود یا این نه؟ نکته‌ی آن چیست؟

استاد: یک خصوصیت حمد این است که آیا ابزار قوامش هست یا نیست؟ مثلاً معلوم نیست «شکر» به قلب هم می‌شود. ولی حمد ظاهراً قوامش به ابزار است. تا ثناء را ابزار نکنید، حمد نیست. ثنائی است که باید ابزار شود. خُب وقتی ابزار شد، آن چه که ابزارش کردم، یک چیزی را ابزار می‌کند. ما به الابزار مثل ما به الانشاء است. آن مبرز است و این هم ما به الابزار است. این مجموعه مصداق یک چیزی می‌شوند. آن وقت می‌گوید این مصداق، مصداق آنی باشد که مالئکه می‌گویند. من می‌خواهم ابزار کنم، ما به الابزاری دارم و مبرَزی دارم. مجموع ما به الابزار و مبرَز من، مصداق می‌شود. از مصداقی باشد که مالئکه انجام می‌دهند، از مصداقی باشد که ... .

شاگرد: پس گفتم این واژه، خودش حمد را می‌سازد؟

استاد: بله؛ قوام حمد به ابزارش است.

شاگرد: پس در همین عبارت «الحمد للّه الذی ارتضاه»، گفتن این «ارتضاه» می‌تواند باعث رضایت شود؟

استاد: این هم نکته‌ی خوبی است. قابل تقریر است. شبیه آن را علما، در اصول، دارند. می‌گویند: وضع بالاستعمال می‌شود یا نه؟ بحث خیلی لطیفی است. به نفس استعمال، وضع صورت می‌گیرد. در اینجا هم به نفس همین جمله، «ارتضاه» صورت می‌گیرد. نه ارتضایی که توصیف جنس باشد. «حمدا ارتضاه»، یعنی الآن با این دارم ارتضا را می‌آورم. معنایش هم درست است.

و الحمدللّه ربّ‌العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.